



زهره سروش فر
دکتر ای جامعه‌شناسی

رؤیایه که هر روز رؤیایتر می‌شود؟

سخن گفتن از «رؤیای ایرانی» خود به مایه‌ی گوید که در مورد چیزی سخن می‌گوییم که حضوری واضح و مشخص ندارد زیرا هر کس سخن ما را می‌شنود یا می‌پرسد که به چه چیزی اشاره داریم یا اینکه به تفکری عمیق فرومی‌رود. رؤیای ایرانی به اندازه رؤیای آمریکایی در ذهنیت مشترک ایرانیان جای ندارد. در واقع «ما» ی ایرانی هرگز رؤیای خود را با همدیگر ترسیم نکرده‌اند. به هر صورت می‌توان چنین مفهومی را موضوع تأمل بیشتر قرار داد و حتی اگر نشانه‌هایی از آن در جامعه خویش می‌یابیم آنها را مورد مذاقه بیشتر قرار دهیم که آیا این نشانه‌ها در نهایت به آنچه «رؤیای ایرانی» اش می‌توان نامید، می‌انجامند؟ ایرانی‌ها چگونه خود را رؤیایر دازی می‌کنند؟ آنها در رؤیای شان ایرانی را چگونه می‌یابند؟ «زمان» یکی از عناصر مهم ایجاد همبستگی و اشتراک در میان اعضای یک جامعه است. گذشته، حال یا آینده هر یک به تنهایی یا هر سه آنها می‌توانند تبدیل به نقطه رجوع مشترک اعضای یک جامعه و نقطه پیوندشان شوند. زمان حال مدتی است که نه تنها زمانی رؤیایی نیست و از خلال تحقق تصویر رؤیایی ایرانی اتصالی میان اعضای جامعه ایران ایجاد نمی‌کند بلکه از خلال شرایط پرچالش و مملو از مسأله، تصاویری مخدوش را ارائه می‌دهد که اعضای جامعه را به سوی انتقاد و شکایت از وضعیت موجود سوق می‌دهد. زمان حال امکانی برای رؤیایر دازی جمعی ایجاد نمی‌کند زیرا از درون واقعیت آشفته موجود، جامعه امکان ایجاد تصویری رؤیایی از خود را ندارد و به نظر می‌رسد ترجیح می‌دهد چندان به خود از این زاویه ننگرد. در مورد آینده، می‌توان رؤیایر دازی کرد اما به صورت فردی و نه رؤیایر دازی جمعی. آشفنگی و تیرگی حال ذهنیت جمعی را می‌گسلد و آن را از دل بستن به دستیابی به رؤیای جمعی در آینده بازمی‌دارد. حال که آینده نمی‌تواند آن‌ها همه را یک باشد، باید هر یک رؤیای خود را در سر پیورانیتم و راه‌مان را به سوی رؤیای فردی مان در پیش گیریم.

گذشته که همواره در همه جوامع یکی از مهم‌ترین عوامل انسجام بخش و همبستگی آفرین است و می‌تواند در رؤیایر دازی جمعی دخالتی تام و تمام داشته باشد، از قضا در ایران نیز یک نقطه رجوع بسیار مهم است. جامعه خسته و دل‌زده از امروز و ناامید یا دست کم نگران برای آینده، رؤیای عظمت خود را در گذشته‌اش می‌جوید. نگاهی به گفت‌وگوها و کنش‌های جمعی در سال‌های اخیر این موضوع را تأیید می‌کند، که گذشته روزه‌به‌روز حضور مهم‌تر و پررنگ‌تری در شناخت هویت ایرانی می‌یابد؛ گذشته‌ای که هر دو عنصر رؤیایگون بودن و جمعی بودن را می‌تواند به‌طور همزمان داشته باشد. بررسی‌ای اجمالی در خصوص ارجاعاتی که گروه‌های مختلف اجتماعی به گذشته به مثابه شکوه و افتخار هویت جمعی می‌دهند، آشکار می‌سازد که همه آنها به یک نقطه و یک تصویر مشترک اشاره ندارند بلکه تصاویری گوناگون را در ذهن خود می‌پرورند. هر جماعتی تاریخ خود را روایت می‌کنند که گاه حتی ممکن است با تاریخ روایت شده توسط جماعتی دیگر در تضاد باشد. این گونه است که در می‌یابیم «ما» ی جمعی مشترکی به نام «ایرانی» بسیار کم‌جان شده است و بتدریج رفق خود را برای ساخت هویت اعضای جامعه از دست می‌دهد. چرا روایت ما از گذشته این چنین دچار گسست و تفاوت شده است به گونه‌ای که گویی تاریخ‌های متفاوتی را زیسته‌ایم که کم‌تر ارتباطی به یکدیگر دارند؟ برای این مسأله عوامل متعددی را می‌توان ذکر کرد اما یکی از مهم‌ترین آنها تلاش در جهت مدیریت و سلسله‌بر روایت تاریخی توسط حکومت در سال‌های پس از انقلاب است. مواجهه حکومت با تاریخ مواجهه‌ای از نوع حذف بسیاری از رویدادهای مهم آن و طرد و سرکوب بسیاری از بخش‌های جامعه از خلال این شیوه عملکرد است. بدین ترتیب گروه‌های گوناگون که تا پیش از این تاریخ خود را در درون یک خط روایت ممتد و واحد تشخیص می‌دادند و خود را جزئی قابل تشخیص و در عین حال ادغام شده در آن خط روایی واحد می‌دیدند و روایت خود را از خلال بازگویی آن روایت بیان می‌کردند، حال دیگر خود را در درون آن روایت واحد باز نمی‌یابند و از این جهت تلاش می‌کنند، تاریخ خود را فارغ از تاریخ هژمونیک که توسط قدرت مسلط سیاسی روایت می‌شود یا در نقطه مقابل آن روایت نمایند. این گونه است که یک نفر از شکوه و عظمت ایران پیش از ورود اسلام سخن می‌گوید و کوروش را می‌ستاید و دیگری هویت ایرانی را جدای از هویت اسلامی نمی‌داند و دوران رشد و بلوغ ایران را از ابتدای ورود اسلام در نظر می‌گیرد و رویش رؤیای ایران اسلامی است؛ در این میان یکی دیگر به دنبال تاریخ پرشکوه قوم کرد است و از بزرگان و اندیشمندان و سلحشوران قومش سخن می‌گوید و آن یک به تاریخ مملو از مقاومت و رشادت مردم ترک زبان می‌بالد و ایران را از خلال حضور و اعمال ترک‌ها در طول تاریخ روایت می‌نماید. این گونه است که تصویر گذشته نیز در چار چندگانگی و گسست شده است و از همین رونمی‌توان در آینه آن رؤیایی به نام رؤیای ایرانی را به وضوح دید و آن را تشخیص داد.

به نظر می‌رسد جامعه امروز ایران رؤیای مشترکی در سر نمی‌پرورد و رؤیای ایرانی صرفاً پازلی است که قطعات مختلفش در سرت در کنار یکدیگر چیده نشده‌اند و به همین دلیل تصویری مبهم و چندپاره و گسسته را باز می‌نمایند. می‌توان گفت دستیابی به چنین رؤیای جمعی و مشترکی هر روز بیشتر از واقعیت فاصله می‌گیرد و به تعبیری استعاری بیشتر تبدیل به رؤیایمی‌شود.



آرش حیدری
عضو هیات علمی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

رؤیای مشترک و روایت تاریخی

تخیل مشترک بنیان شکل‌بندی هویت مشترک است. اینکه طی چه فرآیندی گروهی از افراد خود را واحد پیوند‌هایی مشترک می‌یابند و چگونه این پیوندها را بدل به تخیلی مشترک می‌کنند پرسشی جدی در منطق هویت و جامعه‌پذیری است. از زمان برآمدن دولت-ملت‌ها مسأله تخیل مشترک و رؤیای مشترک بدل به مسأله‌ای اساسی شده است. فرآیند ملت‌سازی نسبت و وثیقی با فرآیند تاریخ‌نویسی و بازآرایی گذشته دارد. نسبتی که لحظه اکنون با گذشته‌اش برقرار می‌کند تعیین‌کننده منطق رؤیایی است که بنا است یک ملت را بسازد. با این اوصاف بنیان شکل‌بندی رؤیایی به نام ملت همواره بنیانی تاریخی است. گذشته در فرآیند ملت‌سازی بازآرایی می‌شود و در منطق روایی نوپیدایی که به خود می‌گیرد امکان پدیدآیی یک رؤیای مشترک را فراهم می‌کند.

بدون این گذشته نمی‌توان از هیچ شکلی از رؤیای مشترک سخن گفت. مسأله اینجاست که گذشته چگونه در نسبت با اکنون تعریف می‌شود و چگونه بدل به روایتی تاریخی می‌شود که کنترتی از گروه‌ها و فرهنگ‌ها را در خود جای دهد. دقیقاً در همین نقطه است که قرائت و روایت تاریخی بدل به مسأله‌ای سیاسی نیز می‌شود. تاریخ را چگونه قرائت می‌کنیم و امور کثیر و جزئی چگونه در منطق واحد کلی جای می‌گیرند؟ این پرسش بنیادین نزاعی بر سر تاریخ و گذشته را پدید می‌آورد. لحظه اکنون معنا دار نیست مگر اینکه شرایط امکان و الگوی پدیدآیش روشن شود.

به این ترتیب زمانی که از رؤیای مشترک سخن می‌گوییم همواره در حال بیان یک روایت تاریخی هستیم. این روایت تاریخی چگونه با اجزا و تکثیر هایش مواجه می‌شود؟ چگونه امور متکثر را در خود جای می‌دهد؟ چگونه دیگری‌های خود را می‌سازد؟ فرآیند دیگری‌سازی آن چه امتناع‌ها و تناقض‌هایی را برایش فراهم می‌کند؟ با این وصف به نظر می‌رسد رؤیای مشترک که بنا است آینده‌ای مشترک را تصویر کند همواره در پی گذشته‌ای مشترک نیز می‌گردد؛ و مهم‌تر از آن رؤیای مشترک در پی روایتی مشترک نیز هست. اما مسأله دقیقاً بر سر همین منطق روایی است. این پرسش بنیادین که گذشته چگونه در خدمت چه نیروهایی قرائت می‌شود؟ چه گذشته‌هایی به سطح می‌آیند و چه گذشته‌هایی را بنظر پنهان می‌مانند؟ رؤیای مشترک یک ملت زمانی دچار بحران و شکست می‌شود که روایت تاریخی خاصی ادعا کند که نماینده تام و تمام تمامی روایت‌های بدل به محل نزاع می‌شود، چرا که روایت غالب توان نمایندگی خرده روایت‌های فراموش شده را ندارد و حتی ممکن است نسبتی آنتاگونیستی با خرده روایت‌های زیرین نیز داشته باشد. به این ترتیب زمانی که از یک ملت و یک رؤیای مشترک سخن می‌گوییم در حال سخن گفتن از یک ایده تاریخی هستیم که بنا است به شکلی نمادین در روایتی مشترک قرائت شود. روایتی که الگوی عمل اجزا را در مسیر مشترک و با هدفی مشترک در ساختاری واحد قرائت می‌کند و از این طریق رؤیایی مشترک را خلق و توزیع می‌کند. به این ترتیب رؤیای مشترک نظامی تاریخی گذشته‌ای را به آینده‌ای پیوند می‌زند

هستیم که بنا است به شکلی نمادین در روایتی مشترک قرائت شود. روایتی که الگوی عمل اجزا را در مسیر مشترک و با هدفی مشترک در ساختاری واحد قرائت می‌کند و از این طریق رؤیایی مشترک را خلق و توزیع می‌کند. به این ترتیب رؤیای مشترک نظامی از نمادهای فرهنگی است که در روایتی تاریخی گذشته‌ای را به آینده‌ای پیوند می‌زند. با این وصف رؤیای مشترک یعنی نوعی روایت که تصویری از گذشته و آینده را نیز برمی‌سازد. زمانی که از رؤیای مشترک سخن می‌گوییم در حال سخن گفتن از سر نوشت مشترک نیز هستیم. اینکه روایت تاریخی غالب چگونه این سر نوشت مشترک را مفهوم‌پرازی و روایت می‌کند استراتژی مهمی است که می‌تواند رؤیای مشترک را ممکن یا ممتنع کند. از دل همین روایت است که امکان‌های گذشته و احتمالات آینده خود را روشن می‌سازند. این روایت تاریخی، گذشته و آینده را به هم متصل می‌کند و تلاش دارد در پیوستاری تاریخی سر نوشتی مشترک را ترسیم کند. الگوی عمل این روایت و نسبتش با امر سیاسی توفیق یا شکست این الگو را نشان خواهد داد. با این وصف بنیان مسأله رؤیای مشترک را باید در منطق روایت تاریخی و نسبتی جست‌وجو کرد که این روایت غالب با خرده روایت‌های موجود برقرار می‌کند.

**زمانی که از یک ملت
ویک رؤیای مشترک
سخن می‌گوییم در
حال سخن گفتن از یک
ایده تاریخی هستیم
که بنا است به شکلی
نمادین در روایتی
مشترک قرائت شود.
روایتی که الگوی عمل
اجزا را در مسیر
مشترک و با هدفی
مشترک در ساختاری
واحد قرائت می‌کند
و از این طریق رؤیایی
مشترک را خلق و توزیع
می‌کند. به این ترتیب
رؤیای مشترک نظامی
تاریخی گذشته‌ای را به
آینده‌ای پیوند می‌زند**